

۱۶۷۳۶

مجله	کتب تسبیح
تاریخ نشر یا بزرگداشت	۱۳۲۲
شماره	۱
شماره مسلسل	
محل نشر	تهران
زبان	فارسی
نویسنده	مرتضی مطهری
تعداد صفحات	۱۱ ۲۸ - ۵۵
موضوع	قرآن و مسائل از حیات
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

آلف - ۷

کتابخانه

از دانشمندان محترم !

رئیس جناب آقای مرتضی مطهری

قرآن و مسئله‌ای از حیات

در نشریه سالنامه مکتب تشیع، بحثی فلسفی در اطراف مسئله روح و حیات کردیم. آن بحث در اطراف این مطلب بود که آیا روح و حیات خاصیت و اثر و طفیلی ماده است، مانند سایر خواص و اعراض و آثار ماده و یا آنکه ماده در ذات خود فاقد حیات و آثار حیات است و حیات بنوع خود حقیقتی است دارای آثار و خواص مخصوص، و تا آن حقیقت با ماده توأم نشود آثار آنکه آنها را آثار حیاتی مینامیم پیدانمیشود؟

آن بحث، بحثی فلسفی نبود و بازبانی فلسفه وارد آن شدیم. اکنون میخواهیم بحثی قرآنی درباره حیات بکنیم و ببینیم که منطق خاص قرآن درباره حیات و زندگی چیست؟ و مخصوصاً طرز بیان قرآن راجع به ارتباط حیات با ماوراء الطبیعه و اراده خداوند چیست؟

در قرآن کریم مکرر از حیات و زندگی، ذکرهایی به میان آمده، در آیات بسیاری زنده شدن موجودات؛ پیدایش متوالی موجودات زنده، تطورات حیات؛ نظامی که در خلقت موجودات زنده بکار رفته، آثار حیات از فهم و شعور و ادراک و سمع و بصر و هدایت و الهام و غیره و امثال اینها را به عنوان «آیت» و نشانه حکمت و تقدیر الهی ذکر کرده و هر یک از اینها

قرآن و حیات	۳۹	شماره اول
-------------	----	-----------

خود، موضوع بسیار جالبی است و فعلاً در مقام بیان اینها هستیم . . . یکی از مسائل حیات که در قرآن کریم بیان شده اینست که (حیات بدست خداست ، خداست که جان میدهد و جان نمیگیرد) قرآن کریم با این منطق خاص خود میخواهد بگوید : حیات در اختیار غیر خدا نیست . گفتم دیگر نمیتواند حیات بدهد و بگیرد . مسئله ای که اکنون در نظر داریم ، بحثی از آن کرده باشیم این مسئله است . . . در سوره بقره از زبان ابراهیم نقل میکند ؛ که بطاغی و جبار زمان خود گفت : **ربی الذی یحیی و یمیت . خدای من همان است که حیات دادن و حیات بگرفتن دزدست اوست ، او است که جان میدهد و جان میگیرد . در سوره ملك ، خدا را اینطور توصیف میکند : **الذی خلق الموت و الحیاة . خدای که مرگ و زندگی را آفریده است . آیات زیادی در قرآن هست که صرفاً خدا را محیی و ممیت میداند و جان دادن و جان گرفتن را مستقیماً بخدا نسبت میدهد ، یعنی غیر خدا را از خیریم این عمل بیرون میکند . از همین قبیل است آیاتی که قضایای زنده کردن مرده ای را به بعضی از پیغمبران نسبت میدهد که مخصوصاً قید میکند که اینکار باذن خدا شد ؛ مثل آیه ۱۷۴ از سوره آل عمران :****

و رسول الی بنی اسرائیل انی قد جنتکم بآیه من ربکم الی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فالنفخ فیه فیکون طیراً باذن الله و ابرئ الاکه و الایرض و اوحیی الموتی باذن الله

بطور کلی ، یکی از موارد اختلاف نظر الهیون و مادیین همین مسئله است که الهیون مبدأ و منشاء حیات و آفریننده و خالق حیات را بیرون از

ماده میدانند. و مادیون خود ماده را خالق حیات میدانند؛ چیزیکه هست منطبق قرآن، در بیان اینکه آفریننده حیات خداست نه چیز دیگر؛ با منطق معمولی الهیون در این باب تفاوت بازیک؛ ولی عظیمی دارد که نمونه اعجاز این کتاب کریم است و بعقیده ما اگر دانشمندان الهی با این منطق آشنا بشوند میتوانند برای همیشه کربیان خود را از چنگال مادیین خلاص کنند، و آن بیچارگان را هم از چنگال وهم و خیال و اشتباه خودشان رهائی بخشند.

* * *

معمولا دانشمندان آنجا که میخواهند موضوع حیات را با مسئله توحید و اراده خداوند مربوط کنند؛ مسئله آغاز پیدایش حیات را در روی زمین پیش میکنند و این سؤال را طرح میکنند که حیات وزندگی اولین بار چگونه و سیله پیدا شد؛ قرآن مسلم علمی نشان میدهد که ظهور حیات و زندگی در روی زمین آغازی دارد، یعنی هیچیک از انواع ذی حیاتها، از گیاه و حیوان همیشه در گذشته نامتناهی نبوده اند؛ زیرا خود زمین، عمر محدود و معینی دارد و علاوه؛ زمین در همه عمر تخمینی چند میلیون سالی خود قابل اینک جهانداری در او وجود داشته باشد نبوده است؛ پس این جاندارها اولین بار چگونه و سیله پیدا شدند؟

در جزئیات این مشهور و مایه نظور است که همه واره هر فردی از فرد دیگر از نوع خود متولد میشود؛ کندی از کندی و جز از جو، آب از آب و شتر از شتر و انسان از انسان پدید میآید. طبیعت آبادار از اینک خود بخود از یک توده خاک خالص، یک حیوان و یا یک درخت مثلا پدید آید و بالاخره همیشه مبدأ ممکن یک موجود زنده یک موجود زنده دیگری است که از او بصورت تخم

یا نطفه مثلا جدا میشود و در مجل مناسبی رشد میکند. حالا ابتداء اینکار چگونه بوده و بچه وسیله بوده است. آیا هر يك از این انواع بی شمار؟ منتهی میشوند بیک فرد معین که او مبدء این نوع است؟ اگر اینطور است خود آن فرد از چه راه و بچه وسیله ای پیدا شده؟ طبیعت که آبادار از اینک بدون سابقه نطفه یا تخم و بالاخره ماده ای که از موجود زنده قبلی جدا شده باشد، موجود زنده ای بوجود آورد. پس ناچار باید گفت استثنائی رخ داده و با اصطلاح 'اعجازی' بوقوع پیوسته است و دست قدرت الهی از آستین بیرون آمده و آن فرد را آفریده است.

و یا اینکه همه این انواع، يك اصل و يك ریشه دارند و بین همه آنها رابطه فامیلی برقرار است؟ بنا بر این فرض هم، دوباره غین همان سؤال پیش نیاید که بر فرض، همه انواع بیک و یا چند اصل و ریشه برگردد و قبول کنیم که مبدء تکون همه این موجودات زنده متنوع، يك حیوان يك سلولی است، باز نظیر سؤال گذشته پیدا میشود که آن زنده اول چگونه پیدا شد؟ امگر نه اینست که علم ثابت و مسلم کرده که موجود زنده، جز از مجرای وجود زنده دیگر، بوجود نیاید؟ پس آیا استثنائی پیش آمده و اعجازی رخ داده و اراده خداوند دخالت کرده و ناگهان سلولی زنده پیدا آمده؟

این جا است که طرفداران نظریه مادی، خود را ناچار می بینند که فرضیاتی پیش نهاد کنند که برای خودشان هم غیر قابل قبول است و الهیون برعکس این را دلیل بر وجود آفریننده میگیرند و میگویند حتما در پیدایش

زنده اول قدرت ماوراءالطبیعی دخالت کرده و اراده خداوند ظهور کرده و آن را بوجود آورده است. همچنانکه دارون که شخصاً الهی است بعد از آنکه اشتقاقات انواع رایش خود بنحوی حل میکند میرسد بیک یا چند موجود زنده که اول بار در روی زمین پیدا شده اند؛ بدون آنکه از زنده دیگر مشتق شده باشند و میگوید: اینها دیگر بانقشه الهیه حیات پیدا کرده اند.

در کرسی مورسین، در کتاب راز آفرینش انسان، در همین زمینه میگوید: بعضی ها میگویند جرثومه حیات از یکی از سیارات کربخته و پس از آنکه در طول ازمنه و قرون متمادی در جو هوا سرگردان بوده است بالاخره بروی کره ارض فرود آمده است، این عقیده قابل قبول نمیتواند باشد، زیرا جرثومه حیات بحال است در پرورد مطلق مضایزده بماند و تازه بفرس آنها که از این مرحله جان بدر برد، اشعه کونی که در فضا پراکنده است آثار تلف خواهد کرد اگر باز از این مرحله گذشته باشد، آنوقت باید بر حسب تصادق در نقطه بسیار مساعدی مثل اعماق دریاها که شرایط هدیده با هم در آن جمع شده و محیط مناسبی فراهم آورده است فرود آمده باشد، بعد از همه این مشکلات؛ باز این سؤال پیش میآید که اصل حیات چیست و در سیارات دیگر چگونه پدید آمده است؛ امروز ثابت و مسلم شده که هر قدر محیط مناسب و مساعد بحال حیات باشد، میسر نیست بتواند ایجاد حیات نماید. همچنین با هیچ نوع امتزاج و ترکیب مواد شیمیائی نمیتوان جرثومه حیات را بوجود آورد. مسئله حیات هنوز از مسائل لاینحل علمی است.

بعضی‌ها می‌گویند ذره بسیار کوچکی از ماده‌ای که با هیچ میکروسکوپی دیده نمی‌شود با ذرات کثیره‌اتم جمع آمده، موازنه آنها را بهم زده و با جمع و تفزیق اجزای آنها صورت حیات بخود گرفته است، اما با اینحال هیچکس تا کنون مدعی نشده است که بوسیله فعل و انفعالها؛ موجب تکوین حیات شده باشد.

منظور «کرسی» و «ورسن» از این بیان اینست که ثابت کنند پیدایش و آغاز حیات دست خالق دخالت داشته است. چون با علل مادی و طبیعی قابل توجیه نیست، وی راجع بابتدای پیدایش انسان و تحول عظیمی که موجب شد موجودی پیدا شود عاقل و متفکر و دارای قدرت خارق العاده تفکر، و نیروئی که بتواند علوم را بوجود آورد، میگوید: «ظهور اینسان عاقل متفکر، غامض تر از آنست که تصور کنیم این ظهور معلول تحولات ماده است و دست خالق در آن دخالت نداشته است» ..

این بود نمونه ای از طرز تفکر و استدلال ایندسته راجع بر رابطه حیات با اراده خداوند؛ لزومی ندارد کلمات دیگران را که کم و بیش مشابه همین بیان است و اختلاف جوهری با آن ندارد نقل کنیم.

چنانکه میدانیم، تا کنون بشر هر چه سعی کرده نتوانسته است ماده موجود زنده را با وسائل علمی بسازد. یعنی نتوانسته مثلاً کندم مصنوعی یا مواد شیمیائی بسازد که خاصیت حیاتی داشته باشد که اگر آن را بکارند سبز شود و دانه بدهد؛ و یا نطفه حیوان یا انسان را بسازد که قابل تبدیل بینک حیوان یا انسان باشد. ولی دانشمندان از سعی و کوشش در این راه خودداری نکرده‌اند و دارند زور آزمائی میکنند و هنوز کاملاً از نظر علمی بر خود آنها

روشن نشد که در آینده قادر باینکار خواهند بود یا این موضوع از حیث قدرت علمی و صنعتی بشر خارج است.

در این موضوع هم که مربوط بآینده است، مثل موضوع آغاز حیات، سر و صدائی در دنیا راه انداخته است، و قهر آن دسته از الهیون که میگویند حیات وزندگی بدست خدا است، و طرز بیان و منطقشان هم در رابطه حیات با اراده خداوند همان بود که ذکر شد، در این مسئله هم اظهار نظر میکنند که کوشش بشر در این راه بی فائده است، زیرا اختیار حیات بدست بشر نیست؛ بسته باراده خداوند است، بشر نمیتواند باراده خود و با وسائل علمی و صنعتی هر وقت بخواهد حیات وزندگی ایجاد کند. پیغمبران هم که یماده مردم بجان میدادند؛ باذن خدا بوده و اگر کسی بخواهد بدون اذن و اجازه خدا این چنین کاری بکند، ممکن نیست و محال و مستبعد است و اگر بخواهد با اذن و اجازه خدا بکند، لازم میآید، در ردیف پیغمبران الهی قرار گیرد و معجزی بوجود آورده باشد و البته خداوند چیز بدست انبیاء و اولیاء خود معجزی را جاری نمیکند.

اینست همین عجز جاضر بشر را دلیل بر مدعای خود گرفته اند و میگویند به بینید: که بشر کندی میسازد که از لحاظ ترکیبات شیمیایی بزرگتر از آنست که فرقی ندارد؛ عین او است، در عین حال فاقد حیات است. این از آن جهت است که حیات را بسته باراده خداوند است و حتماً باید با اجازه خداوند بصورت بگیرد و خداوند بفرستد پیغمبران خود چنین اجازه ای بدهد است.

بشر کندی که فر آن کریم هم؛ صریحاً میگوید: حیات بدست خدا است

و دخالت غیر رادز ایجاد حیات نمی‌کند. ولی در هیچ جای قرآن دیده نمی‌شود که برای اثبات این منظور بسراغ آغاز حیات انسان یا آغاز حیات سایر جاندارها رفته باشد؛ بلکه برعکس همین نظام موجود و مشهود را بشهادت می‌خواند و همین نظام جاری حیات و زندگی را نظام خلق و تکوین و ایجاد و تکمیل میداند، قرآن می‌گوید: حیات بدست خدا است خالق حیات خداست؛ ولی آنجا که میخواهد، خالقیت خدا را نسبت به حیات بیان نماید بسراغ روز اول نمیرود و فرقی از این جهت بین روز اول و روزهای بعد قائل نمیشود، بلکه می‌گوید هم‌طورات منظم حیاتی، تطورات خلقت است. مثلاً در سوره مبارکه مؤمنون می‌فرماید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِی قَرَارٍ مَّكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَاقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا. ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ إِلَهُ الْخَالِقِينَ، یعنی ما انسان را از مایه کل آفریدیم و بعد او را بصورت نطفه در قرارگاهی محفوظ و محکم قرار دادیم. بعد نطفه را بصورت خون بسته آفریدیم بعد خون بسته را بصورت گوشت بریده بریدیم آفریدیم، بعد آن را بصورت استخوان آفریدیم، بعد استخوان را جامه گوشت پوشانیدیم. سپس آنرا مخلوقی دیگر کردیم، بزرگ است خدا که بهترین آفریننده است. این آیه کریمه تحولات و تطورات جنین را روی نظامی معین ذکر میکند و همین تطورات را بعنوان تطورات خلقت و آفرینشهای بی‌دریغ یاد میکند. در سوره نوح می‌فرماید: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا

یعنی چه میشود شمارا که عظمت الہی را از یادہ ببرد و حال آنکہ اوست کہ شمارا مرحلہ بمرحلہ آفرید . در سورہ زمر (آیہ ۹) میفرماید :
 یَخْلُقْکُمْ فِی بَطُونِ اِمْهَاتِکُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقِ فِی ظَلَمَاتٍ لَّیْلِ
 شمارا در شکمهای مادرانتان میآفریند ، آفریدنی بعد از آفریدنی در میان
 سه تاریکی .

در سورہ بقرہ میفرماید : کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَکُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاحْیَاکُمْ
 ثُمَّ یَمِیْتُکُمْ ثُمَّ یَحْیِیْکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تَرْجَعُونَ .

چگونه بخدا کفر میورزید ، و حال آنکہ اوست کہ شما را کہ بیجان و مرده
 بودید ، زنده کرد و بعد میمیراند و بعد زنده میکند و سپس بسوی او باز گشت
 میکنید . در سورہ حج میفرماید : وَهُوَ الَّذِیْ اَحْیَاکُمْ ثُمَّ یَمِیْتُکُمْ ثُمَّ یَحْیِیْکُمْ .
 خدا است کہ شما را زنده کرد و بعد میمیراند و سپس زنده میکند
 آیات دیگر یا مضمون زیاد است در همه آن آیات ، همین نظام جاری و
 مشهور در نظام خلقت میخواند ، شکافته شدن دانه و هسته در زیر زمین و روئیدن
 گیاهها و سبز شدن درختها در فصل بهار ؛ همه اینها بعنوان خلق جدید و
 آفرینش های پی در پی الہی یاد شده و در هیچ جا دیده نمیشود کہ قرآن خلقت
 و ارادہ خداوند را در ایجاد حیات منحصر بداند یا انسان اولیا حیوان اولی
 کہ در روی زمین پیدا شده و آن یک فرد فیک دانه را فقط بعنوان مخلوق خدا
 و مولود ارادہ خدا معرفی کند .

در قرآن کریم ذکر خلقت آدم اول آمده ؛ ولی نه برای اثبات توحید و
 استدلال باینکہ چون آدم اولی بوده ؛ پس دلیل است کہ خلقتی واقع شده
 و ارادہ خداوند ظهور کرده و با اصطلاح دست قدرت الہی از آسمین بیرون آمده

و آفرینشی کرده، زیرا مطابق منطق قرآن، دست قدرت خدا و هیچوقت در آستین نیست و اراده خداوند، هیچوقت، خفی و در حال کمون نیست. اراده خداوند همیشه ظهور دارد و دست قدرت حق، همیشه از آستین بیرون است تمام عالم هستی، با همه نظاماتی که دارد ظهور اراده الهی و دست قدرت الهی است که از آستین بیرون آمده، هیچوقت در آستین نبوده و هیچوقت هم در آستین نخواهد رفت.

بیکته عجب از قرآن همین است که در قصه آدم؛ به تعلیمات اخلاقی و تربیتی زیادی اشاره میکند، از قبیل: شایستگی بشر برای رسیدن بمقام خلافت الهی، استعداد فریادان بشر برای علم، خضوع فرشتگان در پیشگاه علم، استعداد بشر برای پیشی گرفتن بر فرشتگان؛ ذیابهای طمع، ذیابهای کبر، اثر کناه برای ساقط کردن انسان از عالیترین درجات، اثر توبه برای نجات دادن انسان و برگرداندن او بمقام قرب حق، تمجید بشر از وساوس کفریه کینه شیطانی و امثال اینها. ولی توجیه و وضع خاستن و استثنائی خلقت آدم، بموضوع توحید و شناختن خالق ربط داده نشده است و چون غرض از ذکر داستان آدم یک سلسله تعلیمات اخلاقی و تربیتی بوده نه استشهاد با آغاز حیات برای توحید، تنها بذکر آدم اول اکتفا شده و ذکر از سایر انواع حیوانات نشده که حیات آنها در روی زمین بچه بخور آغاز شده است.

قبلا گفتیم که معمولا الهیون همینکه بسراغ زندگی اول میزنند و در راهی برای توجیه حیات او پیدا نمیکند؛ میگویند: داود یگر بالفیحه الهی بوجود آمده، ولی قرآن کریم؛ همانطوریکه حیات آدم اولدا بفیحه الهی

میداند، حیات سایر انسانها را نیز که روی نظام جاری صورت میگیرد، نفی میکند.
 الهی میداند.

در يك جا در موضوع آدم اول خطاب بفرشتگان میفرماید و میگوید:
 فاذا نسوتنه وثقت فيه من روحی فقعوا له ساجدين (سوره حجر
 و سوره ص) یعنی همیتکه خلقت او را تمام و از روح خود در او دمیدم
 پس شما برای او سجد کنید. و در جای دیگر (سوره اعراف) میفرماید:
 و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم.
 یعنی ما شما را آفریدیم (خلقت شما را تمام کردیم) بعد شما صورت (روح
 انسانی) دادیم بعد بفرشتگان گفتیم که با آدم سجد کنید. بدیهی است
 که در این آیه، خلقت و روح دمیدن و خضوع فرشتگان را همه آدم تعمیم داده
 است. در سوره الم سجده میفرماید: الذی احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق
 الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین ثم سواه و نفخ فيه
 من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشکرون.
 یعنی خدائیکه هر چیزی را نیکو آفرید و خلقت انسان را از گل شروع
 کرد و بعد نسل او را از مایه ای (چکیده ای) از آب پستی قراز داد، بعد
 او را (آن نسل را) تمام و کامل کرد و از روح خود در آن دمید و از برای شما
 گوش و چشمها و دلها قرار داد تا او را سپاسگذاری کنید.
 همانطوریکه مفسرین گفته اند و سیاق قبل و بعد هم دلالت میکند
 ضمیر «سواه» به «نسل» بر میگردد نه به «الانسان»:

در اینجا لازم است که علت این امر را بدست آوریم که چرا معمولا

الهیون آنجا که میخواهند، حیات وزندگی را باراده خداوند مربوط کنند؛ دنبال آغاز بیدایش حیات میروند، و چرا قرآن کریم در طریقه توحیدی خود هیچگاه از این راه نرفته و حیات و تطورات حیات را مطلقاً نتیجه مستقیم اراده خداوند میداند؛ بدون آنکه فرقی بین آغاز حیات و ادامه حیات قائل باشد.

حقیقت اینست، که این اختلاف منطبق قرآن با سایر منطقیها، از یک اختلاف اساسی تری سرچشمه میگیرد و آن اینست که معضلات آن دسته از الهیون میخواهند بخدا از جنبه منفی معلومات خود پی ببرند؛ نه از جنبه مثبت آنها، یعنی آنجا که در مجهولی در مانندند، پای خدا را بمیان میکشند. همیشه خدا را در میان مجهولات خود جستجو میکنند، یعنی همیشه دنبال چیزهایی میروند که علل طبیعی آن چیزها را بیدانند؛ و چون در یک مورد بالخصوص؛ علت طبیعی یک چیز بر آنها مجهول ماند؛ فوراً میکشند. این دیگر با اراده خداوند موجود شده، و نه بر اندازه مجهولاتشان در شناختن علل طبیعی اشیاء، زیاد تر شد، دلائل توحیدشان بیشتر است و هر اندازه بر میزان معلوماتشان افزوده شد از دلائل توحیدشان کاسته میشود. برای یک دسته از خداشناسان و پیروان مکتب توحید؛ ماوراء الطبیعه بمنزله انبیا است برای مجهولاتشان؛ هر چیزی را که ندانستند و نفهمیدند و علت طبیعی آنرا کشف نکردند، فوراً آنرا با ماوراء الطبیعه مستند میکنند، تأثیر ماوراء الطبیعه را در طبیعت، در مواردی میدانند که بعقیده آنها استثنائی ریخ داده و نظمی بهم خورده و حسابی بهم ریخته است. و چون در موردی علت طبیعی را نیافتند؛ یک علت ماوراء الطبیعی، چنانچه آن میکنند. غافل از آنکه اولاً

ماوراء الطبیعه هم برای خود حسابی و قانونی دارد و تا آنجا که علتی جانشین یک علت مادی و طبیعی شد؛ او خودش مادی و طبیعی و هم دوش و هم درجه ماده و طبیعت است، او دیگر ماوراء الطبیعی نیست؛ طبیعت و ماوراء الطبیعه در طول یکدیگر قرار گرفته اند، نه در عرض؛ نه یک علت طبیعی میتواند جانشین یک علت ماوراء الطبیعی واقع شود و نه یک علت ماوراء الطبیعی میتواند در درجه یک علت طبیعی قرار گیرد.

در قرآن هیچ گاه بمواردی که کمان می رود نظمی بهم خورده و حسابی بهم ریخته، برای اثبات توحید استشهاد نمیکند. بمواردی استشهاد میکنند که مردم مقدمات و علل طبیعی آنها را میدانند و خود همین نظم را بگواهی میخوانند.

در مورد خصوص حیات، منطق قرآن بر این اساس است که حیات مطلقاً فیضی است عالی و بالاتر از افاق جسم محسوس؛ این فیض روی هر حساب و قانونی که برسد؛ از افاق عالیتر از جسم محسوس سرچشمه گرفته، لهذا تطورات حیات، تطورات ایجاد و تکوین و خلق و تکمیل است.

البته روی این منطق؛ فرق نمیکند که حیات بصورت خلق الساعه در روی زمین موجود شود و یا بصورت تدریج و تکامل و خلفاً من بعد خلق. این منطق روی این اساس است که ماده محسوس در ذات خود فاقد حیات است و حیات فیضی و نوری است که باید از مشعلی بالاتر افاده شود پس قوانین حیات، بهتر شکل و هر صورتی باشد، همان قانون خلقت است. اختلاف درجه ماده و حیات، مطلبی است علمی و مبرهن، ما اگر از راه اختلاف سطح وجودی ماده و حیات بخواهیم بمنبع ماوراء الطبیعی حیات

پی ببریم؛ از جنبه مثبت معلومات خود پی برده ایم نه از جنبه منفی آنها؛ خدا را در میان معلومات خود جسته ایم، نه در میان مجهولات خود دیگر؛ محتاج نیستیم که در هر جا که در مقام توجیه يك علت طبیعی در مانده ایم ما وراء الطبیعه را از رجه خود تنزل دهیم و جانشین طبیعت نمائیم، بلکه جتما باید حدس بزیم يك علت طبیعی در کار هست؛ کج اینک علم ما هنوز بآن نرسیده است. صدر المتألهین در سفر نفس اسفار، روی همین نکته با نام فخر رازی حمله شدیدی میکند و میگوید: «من تعجب میکنم از این مرد و امثال این مرد که هر وقت میخواهند اصل توحید، یا اصل دیگری از اصول دین را اثبات کنند، بدنبال این میگردند که جایی را پیدا کنند که علت طبیعی مجهول باشد و بزعم آنها نظم جهان بهم خورده باشد و حسابها درهم ریخته باشد» (۱)

* * *

از مجموع آیاتی که قبلاً نقل کردیم؛ معلوم شد که از نظر قرآن کریم خلقت يك امر آئی نیست، يك حیوان و یا يك انسان، در مراتب تکاملی که طی میکند دائماً در حال خلق شدن است؛ بلکه اساساً جهان همیشه در حال خلق شدن و دائماً در حال حدوث است. نقطه مقابل این فکر، فکر دیگری است که خلقت را منحصر به «آن» میداند؛ هر وقت میخواهد از خلقت عالم بحث کند؛ دنبال «آن» اولی میرود که عالم خلق شد و از کتم عدم بیرون آمد، مثل اینکه اگر چنین فرضی نکند؛ دیگر عالم حادث و منخلاق نیست. و همین هر وقت که میخواهد از مخلوق بودن حیات بحث کند، دنبال «آن» اولی که حیات آغاز شده

(۱) رجوع شود به جلد سوم اصول فلسفه و روش رئالیسم ص ۲۲۰

است. می‌رود، و این نظر را اینطور ز فکر؛ يك طرز فکر یهودی است. و قالت اليهود یدالله
 مغلوبه. غلبت ایدیهم و لغتوا بما قالوا. آن طرز فکر در باره رابطه
 حیات با اراده خداوند که همیشه بدنبال آغاز حیات می‌رود؛ تا آنرا با اراده
 خداوند مریوط کند، مولود همین فکر یهودی است. این فکر یهودی تدریجاً
 شیوع پیدا کرد و همه جارا گرفت و متأسفانه غالباً متکلمین اسلامی هم
 تحت تأثیر همین فکر یهودی قرار گرفتند.
 و البته همانطوریکه قبلاً اشاره شد؛ در طرز تعلیم قرآنی دآن دخالتی ندارد.

قبلاً اشاره کردیم که این مسئله در زمان ما مطرح است که آیا بشر قادر
 خواهد بود که موجود زنده بسازد؟ آیا خواهد توانست که مثلاً نطفه
 مصنوعی انسان بسازد که پس از قرار گرفتن در رحم یا محیط مناسب دیگری
 بصورت يك انسان کامل درآید؟ و گفتیم که يك دسته از الپیون که طرز
 تفکرشان جز رابطه حیات با اراده خداوند؛ متوجه موارد استثنائی و آغاز پیدایش
 حیات است، جداً منکر این مطلب میباشند.

ولی روی طرز تعلیمی که ما از قرآن میگیریم، باید گفت: مانعی
 ندارد. این مسئله محتاج به توضیح است.
 توضیح این مسئله را؛ از دو جنبه باید مورد نظر قرارداد:

یکی از این نظر که پیچیدگی ساختمان موجود زنده، چه اندازه
 است. و آیا بشز روزی خواهد توانست بتمام رموز و اسراریکه در ترکیب
 مادی اجزاء يك سلول زنده بکار رفته؛ پی برد و قانون طبیعی بوجود آمدن

يك سلول زنده را كشف كند و با هر كتر نخواهد توانست و هر كتر بر مزایا بنفایون
بی نخواهد برد. از این نظر ما بهیچوجه نمیتوانیم اظهار نظر بکنیم زیرا خارج
از صلاحیت ما است. آنقدریکه اهل فن گفته و میگویند اینست
که: «چیزیکه از خلقت زمین و سیارات و منظومه های شمسی و از همه کائنات
بالاتر و مهمتر است ماده «پروتوپلازم» است».
نظر دیگر اینکه؛ آیا اگر بشر روزی موفق شد و قانون خلقت
جانداران را کشف کرد - همانطوریکه بسیاری از قوانین دیگر موجودات را
کشف کرده - و تمام شرائط و اجزای مادی تر کین موجود زنده را بدست آورد
و عیناً نظیر ماده زنده طبیعی را ساخت، آیا آن موجود مصنوعی؛ حیات پیدا
میکند یا نمیکند؟ جواب این سؤال اینست که: قطعاً حیات پیدا میکند؛ زیرا
محال است که شرائط وجودیکه افاضه، کاملاً فراهم شود و آن افاضه تحقق پیدا
نکند مگر نه اینست که ذات احدیت صمد است و کامل مطلق و فیاض علی الاطلاق
است؟ مگر نه که واجب الوجود بالذات؛ واجب من جمیع الجهات
والحیثیات است؟

در اینجا ممکن است این شبهه باز در اذهان بیاید که پس تکلیف آنمطلب
که حیات فقط بدست خداست و غیر خدا از حرم عمل احیاء و امانه بیرون
است چه میشود؟ قبلاً گفتیم که اینمطلب را خود قرآن کریم هم قبول کرده
است. جواب اینمطلب پس از تذکر مطالب گذشته واضح است. اگر بشر
روزی چنین توفیقی حاصل کند؛ منتها کاری که کرده اینست که توانسته
شرایط حیات را فراهم کند؛ نه اینکه حیات را بیافریند؛ بشر حیات نمی دهد
قابلیت ماده را برای افاضه حیات کامل میکند، و با اصطلاح، بشر فاعل حرکت

انت نه مفیض وجود .

بشرا کر روزی، چنین توفیقی حاصل کند؛ از نظر کشف علمی کار مهمی کرده، ولی از نظر دخالت در ایجاد حیات؛ همان مقدار دخالت دارد که پدر و مادر از طریق تناسل در ایجاد حیات فرزند دخالت دارند و با کشاورز در ایجاد حیات دانه‌های گندم دخالت دارد. در هیچیک از این موارد انسان، خلق کننده حیات نیست، فراهم کننده شرائط قابلیت يك ماده برای حیات است. قرآن کریم در سوره مبارکه واقعه این مطلب را به بهترین وجهی بیان کرده است:

اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ اَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَ ۙ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ .

واما موضوع اعجاز پیغمبران: البته آن از آنجهت است که بشر با علم و قدرت عادی خود عاجز است از انجام چنان کاری؛ پیغمبران هم از طریق عادی با تعلم و آنقدرت نرسیده‌اند، يك قدرت و علم فوق عادت همراه آنها بوده و آن‌ها را از افق طبیعت بالاتر برده که توانسته‌اند، مثلاً چنان کارهای عظیم بشوند اگر بشر روزی باین مقصود موفق شود، نه اینست که آنکاری را انجام داده که پیغمبران باذن خدا انجام میداده‌اند، پیغمبران باذن خدا حیات می‌بخشیده‌اند و پس می‌گرفته‌اند، ولی بشر معمولی اگر روزی قدرتی پیدا کند، شرائط حیات را فراهم نمیکند؛ همانطوریکه امروز از جنبه‌ی اما نه قادر بخراب کردن شرائط حیات نیست؛ ولی قادر نیست که حیات را قبض نماید. افاضه و قبض حیات بدست خداست، گواينکه بشر میتواند با کشف قوانین افاضه و قبض حیات؛ موجبات قابلیت ماده‌ای را برای حیات فراهم کند یا از بین ببرد.

کفتیم که حیات فعل بشر نیست و از حریم عمل بشر بیرون است. احیاء

و امانه بدست خدا است و گفتیم که فراهم کردن شرائط حیات فعل بشر است.

از اینها نباید چنین نتیجه گرفت که تقسیم کار شده؛ بعضی کارها کار بشر است و کار خدا نیست و بعضی کارها کار خداست و کار بشر نیست، بلکه صرفاً مقصود تحدید و تقیید فعل بشر بود، نه تقیید و تحدید فعل خداوند. آنچه از طرف خداوند است، اطلاق و لاحدی است و آنچه تقیید و تحدید است از طرف مخلوق است.

این مطلب دامنه وسیعی دارد، برای توضیح و بیان این مطلب شما را از جاع میکنیم بجلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم که عنقریب آماده طبع میشود.

